

سیری در آیه‌ی شفا، تاملی در مقابله‌ی مفاهیم ظلم با ایمان و شفا با خسران در قرآن کریم

دکتر محمدعلی لسانی فشارکی^۱، دکتر حسین مرادی زنجان^۲، اکبر سعیدی^۳

نویسنده‌ی مسوول: زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، گروه علوم قرآن و حدیث hmoradiz@yahoo.com

دریافت: ۹۱/۱۱/۱۰ پذیرش: ۹۲/۴/۲

چکیده

زمینه و هدف: آیه‌ی ۸۲ سوره مبارکه‌ی اسراء که از آن می‌توان به آیه‌ی شفا یاد کرد و مستند اصلی بسیاری از مباحث میان رشته‌ای قرآن پژوهی و طب به حساب می‌آید - به رغم شهرتی که دارد - معنا و مفهوم بایسته‌ی خود را در میان ما، بازنیافته است و پیوند مفردات آن با یکدیگر، مورد تحقیق و پژوهش جدی قرار نگرفته‌اند. این نوشتار در پی آن بود که از طریق بازکاوی معنا و مفهوم دقیق اجزای این آیه و ارتباط مفردات آن با یکدیگر، کم و کیف نگاه به این آیه‌ی کریمه و بیان آن، و نحوه‌ی ارجاع و استناد به آن را متحول سازد.

روش بررسی: این تحقیق با تجزیه‌ی معنایی مفردات آیه و ترکیب مفهومی آن‌ها، بر اساس ریشه‌ی لغوی و با بهره‌گیری از قرینه‌ی «مقابله» و تدبیر در سیاق آیه، ظرایف و لطایف آیه‌ی شفا را از نو مورد توصیف و تحلیل قرار داده و از این رهگذر، به برخی از بایسته‌ها در رابطه با مباحث میان رشته‌ای قرآن پژوهی و طب دست می‌یابد.

یافته‌ها: در این آیه، کلمه‌ی شفا در برابر زیان و خسران است و به معنای غنا، سود و رشد می‌باشد و آرامش، گشایش، تسکین، ایمنی و امنیت از آثار و پیامدهای آن به شمار می‌رود و تنها به سبب ایمان، از آسمان قرآن بر زمین تشنه‌ی مومنان به بارش درمی‌آید و هر گونه درد و بیماری را که از جنس زیان، خسارت، تنگی، فشار، ناامنی و ناآرامی باشد، درمان کرده و تسکین می‌بخشد. نیز، ایمان به قرآن در برابر ظلم به آن است که بر پایه‌ی ریشه لغوی آن، به معنای ایمنی طلبی، پناه جویی و دردمندی در حضور قرآن بوده، تنها شرط بهره‌مندی از شفای قرآن می‌باشد و ظلم به قرآن عبارت است از استغناورزی، اعراض و بی‌توجهی به قرآن و روآوری به غیر آن و طلب شفا و درمان در بیرون از آن، که حاصلی جز زیان و خسران به دنبال ندارد.

نتیجه‌گیری: بر اساس یافته‌های تحقیق، نقش و جایگاه و اهمیت مقوله‌ی «ایمان به قرآن» و دوری از «ظلم» در حق آن، بیش از پیش آشکار می‌شود و ضرورت تامل و تدبیر جدی در ماهیت و ابعاد مختلف این دو مقوله که تنها شرط بهره‌مندی از شفا و درمان قرآن به شمار می‌روند روشن می‌گردد.

واژگان کلیدی: قرآن، ایمان، شفا، ظلم و خسران

۱- دکترای تخصصی علوم قرآن و حدیث، گروه مطالعات قرآنی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

۲- دکترای تخصصی علوم قرآن و حدیث، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

۳- کارشناس ارشد معارف اسلامی، مرکز تحقیقات طب سنتی دانشگاه شاهد تهران

مقدمه

آیه‌ی معروف «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء/۸۲) که در این مقاله از آن تحت عنوان «آیه شفا» نیز، یاد شده است، یکی از آیاتی است که در مباحث میان‌رشته‌ای قرآن پژوهی و طب، بسیار مورد استناد و استشهاد قرار می‌گیرد و در برخی از موارد، محرک و انگیزه اصلی در پرداختن به این قبیل مباحث نیز به شمار می‌آید. با این لحاظ، ضروری است معنا و مفهوم صحیح آیه و یکایک واژگان آن، به ویژه کلمه «شفا» مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد تا گامی باشد برای استحکام هر چه بهتر و بیشتر ساختار این دسته از مباحث میان‌رشته‌ای که بر پایه این آیه شریفه استوار شده و می‌شوند. گفتنی است بررسی دقیق و گسترده معانی و مفاهیم بلند این آیه در قالب یک مقاله نمی‌گنجد و زمینه و فرصت دیگری می‌طلبد؛ چراکه در این راستا، برخی از مفردات آیه از جمله شفا، ظلم، خسران و ایمان باید با رویکرد تحقیق موضوعی به قرآن - که مراحل و شیوه‌های خاصی دارد - مورد بحث و بررسی قرار گیرند و از سوی دیگر جایگاه آیه شریفه در رابطه با آیات پیرامون آن و بلکه با عنایت به کلّ سوره‌ای که در آن قرار گرفته است، مورد تأمل و تدبّر جدی قرار گیرد. از این رو این نوشتار، بسان درآمدی کوتاه بر این تحقیق و پژوهش گسترده تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود. مقاله حاضر مروری است کوتاه بر معنا و مفهوم آیه شفا، با توجه به آیات سیاق و پیرامون آن و با عنایت به ریشه لغوی واژگان و «مقابله»هایی که میان آنها در آیه شریفه صورت گرفته است.

روش بررسی

در این تحقیق، تاحدودی از روش تفسیر سوره شناختی آیات قرآن کریم پیروی شده است؛ تفسیر سوره شناختی آیات قرآن کریم یکی از روش‌ها و زمینه‌های مطالعه، تحقیق و تدبّر در قرآن کریم است که در آن، آیه‌ای از قرآن کریم را در پرتو

سوره‌ای که آن آیه را در برگرفته‌است، مورد تحقیق و تدبّر قرار می‌گیرد و معنا و مفهوم و اشارات و لطایف آن روشن می‌شود. در این رویکرد، شخص محقق آیه را نه به صورت منسلخ از سیاق و سوره، بلکه آن را به عنوان جزئی از یک سوره در نظر می‌آورد و آن را از مجرای همان سوره مورد بازیابی و بازشناسی قرار می‌دهد و اهداف و مقاصد و محور موضوعی آن سوره را در شناخت بهتر آیه مورد نظر به خدمت می‌گیرد. در این راهبرد - که مبتنی بر وحیانی و آسمانی بودن ترتیب آیات در یک سوره است - سوره شناسی و نیز تحقیق موضوعی در برخی از مفردات آیه، مقدمه و لازمه درک بهتر معنا و محتوای آیه تلقی می‌گردد و بدون آن، رسیدن به مفاهیم و ظرایف آیات، به گونه شایسته، ناممکن محسوب می‌شود. این حوزه از مطالعه و تحقیق در قرآن، که در واقع همان «روش تحقیق در مفاهیم یک آیه» است، پیشینه زیادی ندارد و آثار و تحقیقات قابل توجهی را در پرونده خود، ثبت نکرده است. البته برخی از مفسران، در آغاز تفسیر سوره‌ها یک شمای کلی از آن‌ها ارائه داده اند و در تفسیر آیات، کوشیده اند که سیاق آن‌ها را نیز در نظر آورند، اما عملاً در آنچه ارائه شده است، رویکرد سوره شناختی به آیات، بسیار کم‌رنگ است و آیات، غالباً صرف نظر از اهداف و مقاصد و محور موضوعی سوره‌ها مورد توجه و تفسیر بوده‌اند.

یافته‌ها

در پرتو این تحقیق ابعاد نوینی در مفهوم شناسی واژگان آیه‌ی شفا رخ نمود که هر کدام از آنها می‌تواند به عنوان یک سرفصل در نظر گرفته شود. در این آیه، کلمه شفا نه در برابر مرض و درد، بلکه در مقابل زیان و خسران است و به معنای غنا، سود و رشد می‌باشد و آرامش، گشایش، تسکین، ایمنی و امنیت از آثار و پیامدهای آن به شمار می‌رود و تنها به سبب ایمان، از آسمان قرآن بر زمین تشنه مؤمنان به بارش درمی‌آید

ریشه نزل در این آیه، از یک سوی در قالب فعل مضارع در آمده است و از سوی دیگر به باب تفعیل (تنزیل) رفته است و این هر دو حاکی از ماهیت تدریجی و استمراری نزول شفا و رحمت است؛ یعنی اگر «نزول قرآن» بر قلب مطهر پیامبر اکرم پایان پذیرفته است، «نزول از قرآن» همچنان ادامه داشته و خواهد داشت.

و اینکه خداوند از کار خود، با صیغه جمع (نَزَلَ) یاد می‌کند، نشانگر عظمت و فخامت است که در فرایند نزول شفا و رحمت از قرآن وجود دارد. چه، خداوند در قرآن، هر گاه از موضع قدرت و عظمت سخن می‌گوید، اغلب از کارهای خویش، با صیغه جمع یاد می‌کند. ریشه کلمه (نزل) نیز، بیانگر ماهیت بارشی داشتن شفا و درمان است.

جایگاه واژه «قرآن» در آیه شفا: یکایک کلمات و حتی حروف قرآن جایگاه و پایگاه آسمانی دارند و گزینش و چینش آنها قطعاً بر مبنای حکمت و علم الهی و حساب و کتاب رحمانی بوده است. بر این اساس، کلمه «قرآن» در این آیه، حساب خاصی دارد و انتخاب آن به جای «کتاب» و سایر اسماء و اوصاف قرآن جای بسی درنگ و تأمل است. قرآن از ریشه‌ی «قرأ» و به معنای خواندن و خواندنی است (۱)، یعنی قرآنیت قرآن وقتی تحقق می‌یابد که قرائت شود و حروف و کلمات آن به تلفظ در آمده و استماع شوند؛ تنها در این صورت است که فروبارنده شفا و رحمت خواهد بود و آلا اگر صرفاً در مرحله‌ی «کتاب» و مصحف باقی بماند و مورد قرائت و تلاوت قرار نگیرد، چنین اثری نخواهد داشت. به عبارت دیگر، قرآن، وقتی قرآن است که قرائت و استماع شود و عنصر گوش در این روند، دخیل باشد و آلا اگر صرفاً به مطالعه‌ی قرآن بسنده شود و الفاظ و کلمات الهی، طبق آداب و اصولی که در سیره پیامبر اکرم و ائمه معصومین (ع) ثبت و ضبط شده است، قرائت نشود و به استماع نرسد، قرآنیت قرآن تحقق نخواهد یافت و شفا و رحمت آن - به گونه ای که شایسته است - فرو نخواهد بارید.

و هر گونه درد و بیماری را که از جنس زیان، خسارت، تنگی، فشار، ناامنی و ناآرامی باشد، درمان کرده و تسکین می‌بخشد. نیز، ایمان به قرآن در برابر ظلم به آن است که بر پایه ریشه لغوی آن، به معنای ایمنی طلبی، پناه‌جویی و دردمندی در حضور قرآن بوده و تنها شرط بهره‌مندی از شفای قرآن می‌باشد و ظلم به قرآن عبارت است از استغناورزی، اعراض و بی‌توجهی به قرآن و روآوری به غیر آن و طلب شفا و درمان در بیرون از آن، که حاصلی جز زیان و خسران به دنبال ندارد.

بحث: پس از این مباحث مقدماتی - که به اقتضای آیین‌نامه نگارش مقالات علمی پژوهشی دانشگاه‌های علوم پزشکی مطرح شد - یکایک مفردات و کلمات آیه‌ی شفا در نظر گرفته شده و به برخی از نکات و ظرائف آنها پرداخته می‌شود:

نزول قرآن و نزول از قرآن: ریشه «نزل» در این آیه کریمه به همراه حرف «من» آمده است و این کاربرد در سراسر قرآن، نظیری ندارد؛ در هیچ مورد از آیاتی که در آنها، مسأله نزول قرآن مطرح شده است، از این حرف خبری نیست به جز همین آیه مورد بحث. «و نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ» یعنی ما از قرآن می‌بارانیم؛ از قرآن فرو می‌آوریم! همچنان که ملاحظه می‌شود، قرآن در این آیه، نه نازل شونده و فروآینده، بلکه خود به عنوان منشا نزول و بارش مطرح شده است. در آیات دیگر، این قرآن است که از عالم بالا نازل می‌شود، اما در این آیه، قرآن، خود عالمی است بسیار بلند و بالا که چیزهای دیگر از آن نازل می‌شوند. در آیات دیگر، قرآن از آسمان هدایت، فرو باریده و پایین آمده و زمینی گشته و در دسترس زمینیان قرار گرفته است، اما در این آیه، قرآن خود، آسمانی است ابری و بهاری و باران زا. به عبارت دیگر، قرآنی که از آسمان وحی و هدایت، پایین آمده و ساکن زمین شده است، در همین زمین، خود به صورت آسمانی بی‌کران درآمده و مبدا و منشا نزول و بارش گشته است: «و نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ»!

جالب است که در آیه ۷۸ همین سوره که سیاق آیه‌ی مورد بحث محسوب می‌شود، کلمه‌ی قرآن دقیقاً به همین معنا به کار رفته است: «و قرآن الفجر» (۲)؛ یعنی قرائت به هنگام فجر، اصولاً واژه قرآن هر گاه به کلمه‌ی دیگری اضافه شود، معنا و مفهوم لغوی آن مد نظر می‌باشد؛ چنانچه در سوره‌ی قیامت نیز، به همین مفهوم به کار رفته است: «فاذا قرأناه فاتبع قرآنه» یعنی پس از اینکه ما قرآن را می‌خوانیم، تو نیز قرائت آن را پی بگیری (۳). بسیاری کسان که قرآن را همچون کتاب‌های دیگر، صرفاً مورد مطالعه قرار می‌دهند و بی آنکه حروف و کلمات آن را تلفظ کنند و صدای قرائت آنها را به گوش خود برسانند، تنها چشمان خود را از مصحف شریف بهره مند می‌سازند. این شیوه‌ی تعامل با قرآن - به رغم آثار و برکاتی که دارد - موجب می‌شود که قرآنیت قرآن تحقق نیابد و آیات الهی در همان مرحله‌ی مصحف و کتابت باقی بماند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ما قرأ من لا یسمع نفسه»؛ یعنی: هر کس صدای خود را به گوش خود نرساند، در واقع قرائت نکرده است. قرآن وقتی قرائت می‌شود، ماهیت اصلی خود را باز می‌یابد و حقیقت کلام اللّٰهی قرآن واقع می‌شود و تکلم خداوند با انسان تحقق می‌پذیرد. قرآن در مرحله‌ی کتابت و مصحف، از یک حقیقت زنده و فعال برخوردار نیست و به رغم آثار هدایتی که دارد، به قلب انسان نفوذ نمی‌کند و با گوشت و خون انسان درهم نمی‌آمیزد. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نسبت به این مساله هشدار داده شده است:

لا تغرّبکم هذه المصاحف المعلقة، إنّ الله لا یعذب قلباً وعی القرآن (۴). یعنی این کتاب‌ها و مصحف‌ها شما را فریب ندهند؛ خداوند تنها قلب‌هایی را که ظرف قرآن هستند، عذاب نخواهد کرد. یعنی اگر همت خود را در همین مصاحف و کتاب‌ها مصروف کنید، از آثار و برکات شایسته و بایسته قرآن محروم خواهید شد. مهم آن است که قلب انسان ظرف قرآن باشد و این کار - البته - شدنی نیست مگر اینکه با قرآن، متناسب با اسم آن برخورد کنیم؛ یعنی از طریق خواندن و

قرائت قرآن که ملازم با استماع آن است، آیات الهی را از طریق گوش - که در آموزه‌های اسلامی دروازه‌ی دل به شمار می‌آید - وارد قلب خود کنیم. قرآن تنها در این صورت است که منزل اصلی و حقیقی خود را باز یافته و شروع به فعالیت و بارش خواهد کرد. از همین روست که در آموزه‌های حدیثی فراوان تاکید شده است که قرآن را به صورت شمرده شمرده و حرف به حرف بخوانیم؛ صدای خود را بشنویم؛ آیات الهی را بارها و بارها تکرار کنیم؛ از عجله و تندخوانی پرهیزیم؛ به گونه‌ای بخوانیم که انگار صدای خدا را از حلقوم خود می‌شنویم و گویی آیات بر ما فرو می‌آیند؛ از به کارگیری آهنگ‌های گوناگون در روند قرائت قرآن - که لحظه‌ی سخن گفتن خداوند با بنده‌ی خویش است - پرهیزیم و... (۵).

در رابطه با جایگاه گوش و سمع و استماع در امر قرائت و تعلیم قرآن و پیوند آن با مساله قلب که جایگاه حقیقی قرآن محسوب می‌شود، بر مبنای آموزه‌های اسلامی، تحقیقات قابل توجهی صورت گرفته است که پرداختن به آنها از حوصله این بحث بیرون است. در اینجا صرفاً بر این نکته تاکید می‌شود که روند «تنزیل از قرآن» و بارش شفا و رحمت از آیات الهی، وقتی آغاز می‌شود، که قرآنیت قرآن تحقق پذیرد و قرآن، قرآن نمی‌شود مگر در صورتی که قرائت شود و مورد استماع قرار گیرد.

باید توجه داشت که مُراد از «قرائت» در این بحث لزوماً قرائت مصطلح و متداول در میان قاریان و حافظان قرآن نیست، بلکه مراد هرگونه قرائتی است که آداب و ضوابط مورد تاکید در بیان معصومین (ع) را دارا باشد. پر واضح است که این قرائت می‌تواند کاملاً ساده و بی پیرایه و به دور از هرگونه آواز و تغنی و هنرنمایی و بدون رعایت قواعد و محسنات تجویدی - که امروزه سخت روی آن پای فشرده می‌شود - باشد.

جایگاه «ما هو» در آیه شفا؛ دقت در جایگاه «ما هو» در آیه شفا ما را به این نکته ظریف می‌رساند که آنچه از قرآن نازل

قرآن و تنزیلات آن دارند، در حسرت و ندامت و خسارت شدید فرو خواهد برد و آرامش و احساس رشد و منفعت را از آنان دریغ خواهد کرد.

در اینکه شفای قرآن، چه ابعادی از زندگی انسان را تحت پوشش قرار می دهد و چه حوزه هایی را در بر می گیرد، از دیرباز آرای گوناگونی ابراز شده است و گستره ی بیماری هایی که قرآن می تواند آن ها را شفا دهد، همواره مورد مناقشه بوده است؛ برخی تاکید داشته اند که این شفا و درمان صرفاً مربوط به حوزه هدایت می شود و قرآن انسان را از بیماری گمراهی و ضلالت نجات می دهد؛ برخی دیگر حوزه ی فکر و روان آدمی را نیز به آن افزوده اند و بیماری های ذهنی و روانی را هم مشمول شفای قرآن دانسته اند و عده ای نیز، شفای قرآن را مطلق و بی حد و حصر تلقی کرده و بیماری های جسمانی را نیز تحت شمول آن آورده اند (۶). این نوشتار در پی آن نیست که به نقد و بررسی این آرای پیردازد و برخی را تخطئه کند و عده ای دیگر را تایید نماید و اصولاً از حوصله ی این نگاشته بیرون است که از عهده این بحث برآید. آنچه در اینجا قابل تاکید است، این است که - بر مبنای مطالبی که ذکر شد - شفای قرآن هرگونه حسرت و خسارت و ناامنی و ناآرامی و تنگی را از وجود مومنین می زداید و آنان را در آرامش و گشایش و سلامتی کامل سکونت می دهد. آن سان که شخص مومن - به رغم درد و مرضی هم که ممکن است داشته باشد - احساس آرامش و گشایش می کند؛ چیزی که بسیاری از انسان ها با وجود سلامتی ظاهری که دارند، از آن محروم اند و همواره در حسرت نیل به آن به سر می برند و بابت این خسارت سنگین، دائم در حالت بیماری و ناامنی و تنگی به سر می برند و به رغم سودهای کثیر و منافع بسیاری که کسب می کنند، همیشه، سنگینی زیان و خسارت کمرشان را خم کرده است. این معنا در احادیث متعددی بیان شده است:

از جمله اینکه پیامبر اکرم فرموده است که اگر کسی قسمتی از قرآن را بخواند و فراگیرد و احساس کند که در گوشه ای از

می شود، ماهیت کاملاً خاص و ویژه ای دارد (ماهو)؛ این بارش های قرآنی از یک ماهیت دو سویه و دو لبه برخوردار است؛ از یک سوی، شفا و رحمت است برای مومنان و از سوی دیگر بر زیان و خسران ظالمان می افزاید. در واقع مفهوم آیه چنین است: ما از قرآن چیزی فرو می آوریم که بسیار جای درنگ و تأمل است (ماهو)؛ چیزی که از آسمان قرآن می بارد، هویت خاص و عجیبی دارد؛ نسبت به نوع برخوردی که با آن می شود، حساس است؛ این بارش ها در برابر برخورد مومنان؛ خاصیت درمانی دارند و در قبال رویکرد ظالمانه زیان بار و خسران آفرینند.

جایگاه کلمات «شفا» و «خسار» در آیه شفا؛ شفا در اصل به معنای آرامی و آرامش و تشفی یافتن است و به معنای گشایش یافتن و از تنگی و فشار خلاص شدن هم آمده است (۳). در این آیه، کلمه شفا در برابر «خسار» آمده است و از آنجا که خسار به معنای زیان و حسرت و بی بهره گی از سرمایه و سود و رشد و منفعت است؛ بنابراین، شفا به معنای سود و رشد و منفعت نیز می باشد و اگر این کلمه به درمان ترجمه می شود، از این روست که شخص مریض آنگاه که درمان می یابد، در خود رشد و منفعت وصف ناپذیری احساس می کند و آنگاه که بیمار است، حالت حسرت و خسارت شدیدی بر او چیره می شود.

این معنا با ریشه ی لغوی شفا نیز سازگار است، چرا که آرامش و گشایش و تشفی بزرگترین سود و منفعتی است که انسان می تواند در این دنیای ناآرام داشته باشد و ناآرامی و تنگی و تشّت نیز، بزرگترین خسارتی است که انسان - به رغم همه امکانات رفاهی که ممکن است دارا باشد - می تواند بدان گرفتار آید. بر این اساس، آیه ی مورد بحث روی این اصل پای می فشارد که بارش های قرآن برای مومنان، سود و منفعت بسیار به ارمغان خواهد آورد و آنان را به رشد و کمال خواهد رساند و هر گونه ناآرامی و ناامنی را از وجود آنان خواهد زدود و به عکس، غیر مومنان را که رفتاری ظالمانه در قبال

عکس، با ظالمان نیز کاری می‌کند که آنان به رغم همه آسایش‌ها و گشایش‌ها و ایمنی‌ها و سلامتی‌ها که در ظاهر دارند، همواره احساس درد و بیماری و ناآرامی و ناامنی می‌کنند.

آیه‌ی نهم و دهم از سوره اسراء مفهوم آیه‌ی شفا را به گونه دیگری بیان می‌کند:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا. وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (اسراء/۹ و ۱۰).

یعنی قرآن راهی را نشان می‌دهد که مومنان با پی‌گیری آن، به بهترین ساختار و قوام زندگی دست می‌یابند؛ قوامی که در پرتو آن همواره شاد و خوشحال اند، آن سان که هر لحظه مژده دریافت می‌کنند و آثار مژده‌های بسیار بزرگ در چهره آنان نمودار است (ویشر). پر واضح است کسی که هر لحظه از زبان قرآن مژده‌های بزرگ دریافت می‌کند، همواره سرزنده و شاداب است و امراض گوناگون یا به وجود او راه نمی‌یابند و یا اگر راه یابند، او را به صورت موجودی غمناک و حسرت زده و زیان خورده در نمی‌آورند.

جایگاه «ایمان» و «ظلم» در آیه شفا: همچنان که ملاحظه می‌شود، ایمان در آیه مورد بحث در برابر ظلم، و مؤمنین در مقابل ظالمین قرار گرفته‌اند. بنابراین ظلم یعنی ایمان نداشتن و حالت مومنان به خود نگرفتن. ایمان از جهات مختلف معانی متعددی می‌تواند داشته باشد؛ بر مبنای ریشه این کلمه (أمن)، ایمان یعنی به دنبال ایمنی بودن؛ در پی امنیت و آسایش و آرامی و ایمنی بودن و مؤمن کسی است که از دست ناامنی‌ها، ناآرامی‌ها، مرض‌ها، بیماری‌ها و تنگی‌ها و فشارها در پی ایمنی و آرامش و گشایش و در یک کلمه شفا است. مؤمن به قرآن کسی است که تسکین و ایمنی و آرامی خود را در پرتو قرآن و بارش‌های شفا بخش آن می‌جوید و بیرون از آن در پی شفا و درمان نیست و ظلم نسبت به قرآن، یعنی بی‌توجهی و اقبال نداشتن به آن و بیرون از آن

جهان کسی هست که غنا و دارایی اش از او بیشتر است، قدر قرآن را ندانسته است و چیزی را که خداوند تا حد اعلای تجلیل و تعظیم کرده است، وی آن را تحقیر کرده و کوچک نموده است (۷). بر اساس این حدیث و احادیث بسیار دیگر انسان می‌تواند در پرتو قرآن کریم، خود را غنی‌ترین و ثروتمندترین فرد روی زمین بداند (۶) و از این رو، هیچ گونه زیان و کمبود و تنگی و فشار در زندگی احساس نکند و خود را از نعمات گوناگون و سود و منفعت، سرشار ببیند و بدین‌سان در یک حالت آرامش و امنیت و سلامتی مطلق به سر برد. در پرتو این شفا و تشفی و آرامی و ایمنی که از آسمان قرآن به بارش در می‌آید، بسیاری از امراض و بیماری‌ها خود به خود از وجود انسان رخت بر می‌بندند و آنها که باقی می‌مانند، ذره‌ای در ناامنی و تشنّت خاطر و سلامتی نفس او تأثیر نمی‌گذارند، امروزه تردیدی نیست که مهم‌ترین عامل در فرایند شفا و درمان در رابطه با امراض گوناگون جسمی، روحی و روانی، اطمینان خاطر، آرامش و امیدواری است که بدون آن بسیاری از عملیات‌های درمانی عقیم می‌ماند. آیه شفا دقیقا در مقام بیان همین اصل اساسی است؛ به عبارت دیگر، آیه شفا از یک سوی، به سرمنشاء اصلی امراض و بیماری‌ها اشاره دارد که همان احساس حسرت، خسران، کمبود، نقص، تنگی، ناآرامی و ناامنی است که حاصل برخورد غیر مومنان به قرآن است و از سوی دیگر به سرچشمه داروها و درمان‌ها رهنمون است که همان احساس رشد و سود و منفعت و آرامی و ایمنی و گشایش است که با رویکرد مومنان به قرآن به جوشش و جریان درمی‌آید. با این بیان روشن شد که آیه شفا بیش و پیش از اینکه بخواهد قرآن را مایه شفا و درمان دردها و مرض‌ها معرفی کند، در پی تأکید بر این حقیقت است که قرآن با مؤمنان کاری می‌کند که زمینه بروز دردها و مرض‌ها در وجود آنان از میان می‌رود و هیچ بیماری و درد و مرضی نمی‌تواند ایمنی و آرامش و سلامت او را تحت الشعاع قرار دهد و به

تُسْقَطُ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِلًا وَ الْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا. أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نُّقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا. وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَوْعَدَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (اسراء/۸۸-۹۴)

آنان به واسطه‌ی اعراض و بی توجهی که در قبال آیات الهی دارند، و به رغم اینکه خداوند در قرآن از چیزی فروگذار نبوده است، به جای اینکه در درون قرآن در پی ذخائر بی‌کران آن باشند، همواره در بیرون از آن به دنبال آیات و معجزات دیگر و صحنه‌ها و رویدادهای عجیب و قریب اند. آنان از آنجا که به عظمت و قدر و غنای قرآن پی نبرده اند، در پی آنند که - مثلاً - قطعه‌ای از آسمان پیش پای آنان بیافتد و یا باغی از خرما و انگور، یا خانه‌ای از زر و زیور، ناگه، در برابر چشمان آنان پدیدار گردد و از این قبیل امور که در برابر عظمت و اعجاز قرآن، ناچیزند.

به عکس، مومنان به قرآن در پرتو ایمانی که به آن دارند، از تمامی آنچه ظالمان در پی‌آند، بی‌نیازند؛ آنان به برکت آیات و سوره‌هایی از قرآن که در دل دارند، تمامی دارایی‌ها و ثروت‌ها را یکجا در اختیار خود می‌بینند و این احساس غنا و دارایی موجب می‌شود که آنان در یک آرامش و سلامتی و شفای مطلق به سربرند.

ماهیت ایمان به قرآن مقوله‌ای است بسیار مهم و اساسی که تحقیق آن به پژوهش‌های جداگانه نیازمند است. در اهمیت و جایگاه این بحث، کافی است بدانیم که قرآن در مواضع گوناگون، بر این مطلب پای می‌فشارد و بر همگان اعلام می‌دارد که آثار و برکات شایسته قرآن، تنها بر ایمان مترتب است و بدون آن شفا و رحمت الهی به بارش در نخواهد آمد: وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (فصلت/۴۴)

به دنبال شفا و آرامش گشتن. در سوره کهف می‌خوانیم: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (کهف/۵۷)

کیست ظالم تر از کسی که نسبت به آیات پروردگار خود بی توجه و رویگردان باشد و ارج و قدر آنها را نداند و نشناسد و در پی چیزهای دیگر باشد؟! از کلمه «اظم» چنین دریافت می‌شود که آیات پروردگار، ارزش و عظمت بی‌حد و حسابی دارند؛ به گونه‌ای که ظلم در حق آنها از همه ظلم‌ها برتر و بالاتر است؛ چه، برتری ظلم و ظالم متناسب با ارزش و برتری مظلوم است؛ هر چه مظلوم بزرگتر و ارزشمندتر باشد، همان اندازه ظالم بزرگتر و شدت ظلم عظیم‌تر است و اگر مظلوم ارزشمندترین چیز همچون قرآن باشد، ظلم در حق آن، بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین ظلم خواهد بود و ظلمی بالاتر از آن قابل تصور نخواهد بود و به همین ترتیب، زیان و خسارتی که از این رهگذر متوجه ظالم خواهد شد، بزرگ‌ترین و جبران‌ناپذیر ترین خسران خواهد بود (وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا).

در آیه‌ی پس از آیه‌ی شفا از این بی‌توجهی، تحت عنوان «اعراض» در برابر نعمت الهی یاد شده است که اکثر انسان‌ها بدان گرفتارند: وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَا بَجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسًا (اسراء/۸۳)

در آیات ۸۸ تا ۹۴ سوره اسراء - که به نوعی سیاق آیه شفا به حساب می‌آیند - گوشه‌ای از سیمای ظالمان ترسیم شده است که با تأمل در آنها به پاره‌ای از اوصاف مومنان نیز دست می‌یابیم:

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُوا بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا. وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا. وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا. أَوْ

در این آیه‌ی کریمه خداوند به همه جهانیان بیدارباش می‌دهد و از زبان پیامبر اکرم اعلام عمومی می‌کند (قل هو) که همگان بدانند و باور کنند که زمینه بهره‌مندی از هدایت و شفای این قرآن، عرب یا عجم بودن و عربی دانستن یا ندانستن و اموری از این قبیل - که ممکن است به عنوان پیش نیازهای استفاده از قرآن برشمرده شوند - نیست، بلکه آنچه آسمان قرآن را به بارش خواهد خواند، ایمان است و بدون آن شفا و رحمت و هدایت الهی باریدن نخواهد گرفت و انسان بدون ایمان در برابر قرآن، موجودی کر و کور است که از دور صرفاً صدایی می‌شنود (أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ)!

از این آیات و آیات بسیار دیگر، کاملاً روشن است که مسأله ایمان به قرآن و رابطه آن با مسأله شفا، تا چه اندازه اساسی و حیاتی است. آنچه در اینجا بر پایه‌ی ریشه‌ی لغوی ایمان می‌توان گفت، این است که انسان در این جهان پُردرد و رنج، همواره باید حالت پناه‌جویی به خود گیرد؛ یعنی هیچ‌گاه در برابر مصائب و مشکلات هستی احساس ایمنی نکند و همیشه در پی مأمن باشد و نه فقط قرآن، بلکه هر چیز و هرکسی را که می‌تواند بیازماید تا ببیند که آیا شایستگی مأمن بودن را دارد یا نه؛ هر کتاب، مکتب، مذهب، دین، گروه، حزب و... را که به آن دسترسی دارد، مورد دقت و آزمون قرار دهد و اوصاف شایسته و بایسته یک پناهگاه خوب و محکم را در همه‌ی آن‌ها بجوید و ببیند که کدام یک شایستگی ایمان ورزیدن (پناه بردن و مأمن گرفتن) را دارند: فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْمَأْمَنِ؟ کدامیک از او به خوبی پذیرایی می‌کند و کدام یک خود، نیاز به مأمن دارد. همان‌گونه که ابراهیم خلیل‌الله (ع) ماه و ستاره و خورشید و هر آنچه غیر خداست را آزمون و هیچ‌یک را لایق روی‌آوری و ایمان نیافت و از رهگذر این آزمون به پناهگاه شایسته و یکتای خود دست یافت (انعام/۷۶-۸۱).

آنچه قرآن از ما می‌خواهد، همین حالت ایمان است، یعنی به قرآن به دید یک مأمن - که دست کم، در ردیف پناهگاه‌ها و

درمانگاه‌های دیگر قابل آزمون است - بنگریم و دردها و بلاها و مصائب خود را به آن عرضه کنیم و درمان آن‌ها را طلب نماییم و چگونگی پذیرایی قرآن را تجربه کنیم. احادیث بسیاری بر این معنا تأکید نموده‌اند که باید در برابر قرآن حالت استشفاء (طلب شفا)، استنطاق (طلب نطق و سخن)، استصباح (طلب پند و نصیحت)، استرشاد (طلب رشد و هدایت)، استکفاء (طلب کفایت و دستگیری) و در یک کلام در قبال قرآن حالت راز و نیاز و طلب داشته باشیم و گرنه چندان از آن بهره‌مند نخواهیم بود (۶). در اینجا از باب نمونه حدیثی از نهج البلاغه را مورد دقت قرار می‌دهیم:

«رسله علی حین فتره من الرسل و طول هجعه من الامم و انتقاض من المبرم، فجاء هم بتصدق الذی بین یدیه و النور المقتدی به، ذلک القرآن فاستنطقوه، ولن ينطق، و لكن اخبرکم عنه، الا ان فیہ علم ما یأتی و الحدیث عن الماضی و دواء دائکم و نظم ما بینکم» (نهج البلاغه، خ ۱۵۸).

«خداوند پیامبر (ص) را هنگامی فرستاد که پیامبران حضور نداشتند و امت‌ها در خواب غفلت بودند و تار و پود (حقایق و فضایل) از هم گسسته بود. پس پیامبر (ص) از جانب خدا (حقیقتی) آورد که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیامبران پیشین است و نوری است که باید به آن اقتدا کرد. آن نور همان قرآن است. پس آن را به سخن درآورید و آن هرگز سخن نگوید، اما من شما را از آن آگاه می‌کنم: بدانید آنچه در آینده رخ می‌دهد، علم آن در قرآن است. قرآن از گذشته سخن می‌گوید و دوی درد شما و سامان امور شما همه در قرآن است».

عبارت «فاستنطقوه» (پس آن را به سخن وادارید)، به روشنی حاکی از ویژگی خاصی است که قرآن دارد. عبارت «لن ينطق» (و هرگز سخن نمی‌گوید) که بلافاصله پس از آن آمده است، بر این ویژگی تأکید می‌کند. حرف «لن» (هرگز) نیز، به جای خود بر آن پای می‌فشارد و به روشنی بیان می‌دارد که اگر منتظر شویم که قرآن سخن گوید، هرگز سخن نخواهد گفت و تا آن را به سخن نکشانیم و به گفتگو فرا نخوانیم،

بسیار کم است؛ شما قرآن را ناچیز می‌شمایید و از آن چیزی نمی‌خواهید؛ شفای دردها را نمی‌طلبید؛ سر و سامان زندگی را نمی‌جوید.

حرف «فاء» در «فاستنطقوه»، حاکی از جایگاه و فلسفه استنطاق قرآن است و ذهن را به عبارات پیش از خود باز می‌گرداند؛ یعنی قرآن را به سخن درآورد تا از بی‌راهبری و بی‌پیامبری (فترة) نجات یابید و از خواب غفلت (هجة) بیدار شوید و از بی‌سر و سامانی و لابیالی‌گری (انتقاض) رهایی یابید. آن روی سخن این است که اگر قرآن را داشته باشید و همیشه آن را بخوانید و حتی حفظ کنید و هرگونه فعالیتی در مورد آن اعمال دارید، اما آن را به سخن و اندازید و از دهان آن نکته‌برنگیرید و خلاصه رفتاری غیر مومنانه و غیرپناه‌جویانه با آن داشته باشید، همچنان در جاهلیت به سر خواهید برد و از خواب عمیق غفلت بیدار نخواهید شد؛ آن‌سان که گویی پیامبری ظهور نکرده و قرآنی نازل نشده است!

در همین راستاست که خداوند در سوره عبس به پیامبر خود می‌آموزد که همواره متصدی و متکفل کسانی باشد که دوان دوان در حال نیاز به سوی او می‌شتابند و دواهای بیماری‌های خود را می‌جویند و از کسانی روی برگرداند که حالت نیاز و حاجت ندارند و بی‌نیازی و استغناء می‌ورزند:

أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّقْ، وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبَ، وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ، وَ هُوَ يَخْشَىٰ، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى. كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ، فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، فِي صَحُفٍ مُّكْرَمَةٍ، مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، كِرَامٍ بَرَرَةٍ، قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (عبس/۵-۱۷).

کلمه «کلاً» در آیه ۱۱ بر همین معنا، تأکید می‌کند که ماهیت این قرآن به گونه‌ای است که تنها از نیازمندان پذیرایی می‌کند و بر آنان که استغنا می‌ورزند (من استغنی) جز زیان و خسران نمی‌افزاید. آنگاه در یک جمله بسیار سخت و کوبنده، انسان را مورد نكوهش قرار می‌دهد که چرا به رغم این همه ضعف و نیاز که در اصل آفرینش و گذشته و آینده خود دارد، در

ساکت خواهد بود و چیزی از آن نخواهیم شنید. برخی از مترجمان و شارحان نهج البلاغه، این جمله را به گونه دیگری دریافته‌اند و با تکیه بر ذیل آن (ولکن اخبارکم عنه) بیان داشته‌اند که قرآن خود سخن نمی‌گوید و باید سخنان قرآن را از شخص امیرالمؤمنین و سایر امامان معصوم (ع) طلب کرد و مردم حق ندارند خود مستقیماً به قرآن مراجعه نمایند. از دیدگاه آنان، عبارت «فاستنطقوه» در واقع، ناظر بر استنطاق امام است نه قرآن؛ زیرا قرآن مشتمل بر آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و ... است و همگان نمی‌توانند و نباید مستقیماً از قرآن نکته بگیرند و سخن بشنوند (۱۰ و ۹ و ۸).

در مقابل، برخی دیگر از دانشمندان، خطاب «فاستنطقوه» را به معنی لزوم تدبیر و بهره‌گیری از قرآن و طلب نیازمندی‌های گوناگون از آن تلقی کرده‌اند (۱۱) و البته حق هم، همین است و جمله «ولکن اخبارکم عنه...» نیز، نه تنها با مسأله تدبیر و استنطاق قرآن منافات ندارد، بلکه مؤید آن نیز می‌باشد؛ آن حضرت در پرتو همین استنطاق بود که به دریای معانی و اسرار قرآن راه یافت و به تعبیری که خود می‌فرماید، درمان دردها و سر و سامان مشکلات فردی و اجتماعی و علم به آینده و گذشته و ... را در اختیار گرفت.

جمله (و لکن اخبارکم عنه...) به حاصل استنطاق اشاره دارد؛ یعنی ای مردم من اجمالاً و سربسته به شما بگویم که اگر قرآن را به سخن و نطق درآورید، به علوم اولین و آخرین و درمان دردها و سر و سامان زندگی دست خواهید یافت. حرف «لا» در آغاز جمله «لا ان فيه علم ما یأتی و الحدیث عن الماضی...»، بیدار باشی است که بر همین مسأله استنطاق پای می‌فشارد؛ یعنی آگاه باشید که اگر شیوه‌ای جز استنطاق در قبال قرآن پیش گیرید، به چیزی دست نمی‌یابید؛ نه از آینده خبردار می‌شوید و نه از گذشته، بلکه با دردهای خود دست و پنجه نرم خواهید کرد و در بی‌نظمی و بی‌سر و سامانی به سر خواهید برد. «لا» یعنی شما نمی‌دانید و باید بدانید؛ انتظار شما از قرآن،

برابر قرآن - که مقام و منزلت آن بسیار کریم و رفیع و مطهر است - طریق کفر و ظلم پیش گرفته است (قتل الانسان ما اکفره)!

پر واضح است که این حقیقت یک مساله فراگیر در عالم است و مظاهر و مصادیق فراوان دارد؛ همان‌گونه که طبیبان تنها به کسانی می‌پردازند و متصدی شفا و درمان افرادی می‌شوند که به سوی آنان روی آورند و اظهار درد و مرض نمایند و آنان که چنین نیستند و از خود نیازی به درمان و شفا بروز نمی‌دهند و اصولاً درد و مرضی در خود نمی‌بینند، بدیهی است که هیچ طبیبی سراغ آنان نرود و متصدی علاج درد و درمان آنان نشود.

مانع ایمان ورزی به قرآن: با توجه به پیرامون و سیاق آیه‌ی شفا، به این نتیجه می‌توان رسید که مهم‌ترین عاملی که موجب می‌شود اکثر مردم از ایمان به قرآن بازمانند و لذا از شفا و رحمت و هدایت و سایر اوصاف آن بی بهره گردند، دست‌کم گرفتن قرآن و خلاصه کردن آن در یک کتاب است. مردم از آنجا که به قرآن به چشم یک کتاب می‌نگرند که بر بشری همچون خودشان فروآمده است - خودآگاه یا ناخودآگاه - آن را دست‌کم می‌گیرند و به چیزهای دیگری که می‌توانستند جایگزین قرآن باشند ولی نشدند، می‌اندیشند:

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أُبْعَثُ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (اسراء/۹۴).

غافل از اینکه قدرت و نیروی الهی که در تنزیل این قرآن به کار رفته است، از مجموع توان و نیروهای همه انسان‌ها و جنیان در همه اعصار تاریخ بشری و اصولاً همه نیروهای حسی و غیرحسی که در جهان قابل تصور است، بیشتر است: قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (اسراء/۸۸).

آن روی سخن، این است که اگر شخص مومن در برابر قرآن عرض نیاز و ضعف کند و از آن توان و نیرو التماس نماید، قرآن در پرتو بارش‌های خود، نیازها و ضعف‌های او را

برطرف می‌کند و نیرو و توان بی‌کرانی به او ارزانی می‌دارد. بر اساس مضمون آیه‌ی ۹۴ که قبلاً ذکر شد، مشکل اصلی ما در رابطه با قرآن این است که به قرآن آن‌گونه که هست و آن‌طور که خدا بنابر حکمت و مشیت خود آن را فروآورده است، نمی‌نگریم، بلکه دائم در پی گونه‌ها و صورت‌هایی هستیم که قرآن می‌توانست آن گونه باشد و الآن نیست؛ یعنی همواره به جایگزین‌های قرآن اندیشیده‌ایم تا خود آن! روش‌های تفسیری ما نیز اغلب بر همین منوال بوده اند؛ یعنی در قرآن نه به دنبال خود قرآن، بلکه در پی غیر قرآن بوده اند! ما در رابطه با قرآن عکس عمل کرده ایم؛ بنا بود قرآن شفای دردهای ما باشد و ما همچون مریض ناتوان در اختیار قرآن باشیم، اما تاریخ تفسیر قرآن گواه است که این رابطه در اغلب موارد، واژگون بوده است؛ یعنی ما به قرآن نه به عنوان یک طبیب، که به صورت یک مریض و بیمار در حال احتضار نگریسته‌ایم و از این رو، به جراحی و حل مشکلات آن و علاج دردهای آن همت گماشته‌ایم و باید‌ها و نبایدهای بسیار برای آن ترسیم کرده ایم و به جای اینکه به داشته‌ها و گفته‌های آن می‌پرداختیم، همواره در پی نداشته‌ها و ناگفته‌ها و نقص‌ها و کمبودهای آن بوده ایم و در این مسیر نزد مکاتب مختلف در یوزه‌ها کرده ایم و التماس‌ها نموده ایم. این همان برخوردی است که قرآن از آن گاه به ظلم تعبیر می‌کند: (وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) و گاه به کفر (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا).

ما به جای اینکه در کسوت بیمار، از قرآن شفا بطلبیم، همچون طبیب، خود به درمان دردهای نداشته آن پرداختیم؛ به جای اینکه از داشته‌های آن بهره‌ای اندوزیم، تمام همت‌مان را مصروف نداشته‌های آن کردیم؛ به جای اینکه در درون آن سیر کنیم و سیراب گردیم، به نام آن در بیرون آن، به این سوی و آن سوی درآمدیم و تشنگی‌مان را نزد این و آن بردیم. غافل از اینکه خداوند به قرآن، به اندازه‌ای غنا بخشیده است که به تعبیر امام صادق (ع)، جایی برای گفتن یک

هم پشت پرده باقی می‌ماند. به عبارت دیگر در این برخورد، قرآن وامدار علم است؛ منتظر و چشم‌به‌راه علم است؛ نه فعال و جوشان و فیاض و پیش‌تاز که منفعل و راکد و عقب مانده است؛ بیش از اینکه فرمانده باشد، فرمان‌پذیر و حرف گوش‌کن است. خلاصه سخن اینکه چنین رویکردی - به رغم محاسن و برکات فراوانی که دارد و به هیچ روی نباید و نمی‌توان در مقام انکار و تخطئه آن برآمد - یک رویکرد کاملاً مؤمنانه و پناه‌جویانه و دردمندانه به قرآن نیست؛ از این رو، آسمان بی‌کران قرآن را آن‌سان که در شأن آن است - به بارش تحریک نمی‌کند.

بر این اساس، لازم است که در تحقیقات میان‌رشته‌ای قرآن و طب و - اصولاً - همه مباحث علمی در قرآن و بلکه در هر گونه بحث تفسیری، رویکردی اتخاذ شود که در آن شاهد یک قرآن فعال و جوشان باشیم. در این رویکرد، قرآن، اولاً اطلاعات بایسته و شایسته‌ای را که حق مطلب در ارتباط با موضوع مورد نظرمان است، در اختیار ما می‌گذارد؛ اطلاعاتی که غیر از قرآن هیچ منبع دیگری نمی‌تواند در اختیار ما قرار دهد، ثانیاً اطلاعات ناقص ما را تکمیل می‌کند و ثالثاً دانسته‌های درست و نادرستمان را به ما باز می‌شناساند؛ اطلاعات صحیحمان را تصدیق و تاکید و تقویت می‌کند و نادرست‌ها را تصحیح می‌نماید. همچنین راه‌های مطالعه و راهکارهای صحیح پژوهش را به ما باز می‌شناساند و ...

قرآن کریم، تبیان و نور است؛ پرتو می‌افکند و روشن می‌کند. تبیان یعنی بیانگری و روشن‌گری؛ قرآن تمامی تاریکخانه‌ها را روشن می‌کند؛ در پرتو قرآن همه چیز دیده می‌شود؛ همه‌ی اشتباه‌ها و تردیدها رفع می‌گردد؛ اختلاف‌ها از میان می‌رود؛ حقایق روشن می‌شوند؛ نور قرآن، تاریکخانه‌های علوم گوناگون بشری را روشن می‌کند و نشان می‌دهد که کدام یک از یافته‌های علوم، حق و کدام ناحق بوده است؛ کدام یک از علوم در مسیر صحیح و بایسته خود پیش رفته و کدام یک راه را گم کرده و یا در راه گم گشته است؛ جهت‌گیری‌های

«کاش» و «اگر» باقی نمانده است (۱۲). ایمان به یک طبیب، یعنی به عنوان یک طبیب به او بنگریم و دردهای خود نزد او بریم، و ظلم در حق او، یعنی او را نه به سان یک طبیب، که به صورت یک مریض ببینیم و لذا در صدد درمان دردها و مرض‌های نداشته و نبوده او برآییم.

ضرورت تقویت رویکرد مؤمنانه به قرآن در تفاسیر علمی و مباحث میان‌رشته‌ای قرآن و طب: در مباحث میان رشته‌ای قرآن و طب و - اصولاً - همه مباحث علمی در قرآن، دقت‌ها و تأمل‌های بسیار قابل توجه و شگفت‌انگیزی در قرآن صورت گرفته است و - الحق و الانصاف - استنادات بسیار قابل تقدیر و تحسینی به قرآن داده شده است، اما اگر بر پایه بیانی که گذشت، بار دیگر مروری بر دستاوردهای این مباحث داشته باشیم، خواهیم دید که عنصر ایمان در این رویکرد علمی به قرآن - همچون سایر رویکردها - بسیار کم‌رنگ است و در واقع این قبیل استنادات علمی به قرآن، نه استناد، بلکه اغلب در حد یک استشهاد است و قرآن در بسیاری از موارد، نقش یک شاهد و موید را بازی می‌کند تا یک مرجع و منبع جوشان و فیاض. بسیاری از این مباحث - به رغم محاسن و شگفتی‌هایی که دارند - بیش و پیش از اینکه در راستای تبیین وجوه اعجاز و عظمت قرآن باشند، در طریق اثبات اعجاز بشر و علم بشری هستند که البته، به جای خود بسیار لازم و ضروری است.

در این قبیل مباحث، مشابه این مضمون بسیار گفته و شنیده می‌شود که «قرآن هزار و چهارصد سال پیش، فلان مسأله را طرح کرده است و علم بشری تازه به آن دست یافته است». این منطق هر چند، به ظاهر در خدمت قرآن است، اما در واقع حاکی از نوعی فقر و نیازمندی قرآن به علوم بشری است. در این منطق قرآن منتظر است که در عالم علم و عقل، کشفی صورت گیرد تا پرده از روی نقطه‌ای دیگر از پیش‌گویی‌ها و وجوه اعجاز آن برداشته شود. آن روی سخن، این است که اگر این کشفیات علمی صورت نپذیرند، عظمت و اعجاز قرآن

بایسته و شایسته‌ی آن‌ها چه می‌تواند باشد؛ چه علوم جدیدی باید تاسیس نمود و چه علمی را باید تعطیل و متوقف کرد؛ اصول و قواعدی که انسان یک عمر بر اساس آنها به تحقیق و محاسبه پرداخته است، آیا در حقیقت امر نیز، همانگونه بوده‌اند یا نه؟

اغلب کسانی که به «تبییناً لکلّ شیء» بودن قرآن ایمان آورده‌اند، تصور نادرستی از کلمه «تبیین» دارند؛ از نظر آنان، همه‌ی مسایل و مباحث علوم گوناگون را می‌توان از دل قرآن بیرون کشید و همه چیز در قرآن موجود است. در این باره، باید گفت که چه نیازی هست که ما مسایل و مباحث علوم مختلف را از قرآن بیرون بکشیم؛ وقتی انسان بدون توسل به قرآن موفق شده است، این همه علوم را تاسیس کند و آنها را تا این حد بالنده سازد، چه ضرورتی دارد که از نو یکایک مباحث و مسایل آنها را عیناً از دل قرآن بیرون بکشد؟!

متأسفانه برخی از مفسران و دانشمندان اسلامی به همین تصور نادرست دچار شده و برای اثبات عظمت و اعجاز قرآن به جهانیان، درصدد برآمده‌اند که مباحث علمی را از آیات قرآن استخراج کنند، بی‌آنکه به درست یا نادرست بودن آنها توجه کامل نمایند و احتمال تغییر و تحول همین مباحث علمی را در نظر آورند.

در این تصور، اگر قرآن با نظریات علمی سازگار باشد، جذاب و باعظمت و معجزه‌آساست، در غیر اینصورت، جذابیتی ندارد و اعجاز آن برای جهانیان قابل اثبات نیست. از این رو باید کوشید تا هر چه ممکن است، مسایل و مباحث مختلف علمی، از دل قرآن بیرون کشیده شود تا بر همگان ثابت گردد که این قرآن معجزه است و همه چیز در آن بیان شده است.

پر واضح است که با این ترتیب، این علم و یافته‌های علمی است که معیار و محور عظمت و اعجاز قرار می‌گیرد نه قرآن، و قرآن کریم در چشم جهانیان، نه عظیم و معجزه که حقیر و عاجز می‌نماید؛ زیرا برای اثبات بزرگی و اعجاز خود، نظرات این و آن را بازگو و تأیید می‌کند و نمی‌تواند نظریه‌ای را

تخطئه نماید؛ چه در غیر این صورت، به عنوان مخالف عقل و علم قلمداد می‌شود.

باید توجه داشت که معنا و مفهوم «تبیین» در رابطه با علوم مختلف، بسیار فراتر از این است و تصدیق و تأیید یافته‌های علوم، تنها یکی از جوانب مساله است؛ و نقد و تخطئه‌ی بسیاری از یافته‌های علمی و تکمیل، تقویت و تصحیح بسیاری دیگر، رفع اختلافات، اشتباهات، شک‌ها و تردیدها، جهت دهی صحیح علوم، تولید و تأسیس علوم جدید و تعطیل علوم غیر مفید و... از جوانب دیگر تبیین و نور بودن قرآن نسبت به علوم مختلف می‌باشد، مانند یک نابینای مادرزاد، پس از ده‌ها سال زندگی، بینا می‌گردد، برخی از تصورات خود را مطابق و بسیاری دیگر را مخالف با واقع می‌یابد و مواردی را نیز، نزدیک به واقعیت می‌بیند؛ حدس‌ها، شک‌ها و تردیدهای او به یقین مبدل می‌شود؛ با موجودات جدیدی که قبلاً از وجود آنها غافل بوده، آشنا می‌گردد؛ به اشتباهات خود پی می‌برد. خلاصه در پرتو آن نورچشمی که می‌یابد، همه چیز برای او روشن می‌شود. روشنگری قرآن نیز، همین‌گونه است؛ همه‌ی تغییرات و تحولاتی که پس از روشن شدن چراغ یک تاریک‌خانه رخ می‌دهد، در یک تحقیق مومنانه در قرآن نیز، قابل مشاهده و ملاحظه است.

نتیجه‌گیری

با بیانی که گذشت، نقش و جایگاه و اهمیت مقوله ایمان به قرآن بیش از پیش آشکار شد و ضرورت تأمل و تدبر جدی در ماهیت و ابعاد مختلف این مقوله که شرط بهره‌مندی از شفا و سایر اوصاف قرآن است، روشن گردید. همچنین، راجع به مساله‌ی ظلم در حق قرآن، معلوم شد که ظالمان تنها کافران و مشرکان نیستند، بلکه بسیاری از مسلمانان اهل قرآن نیز، به واسطه‌ی عدم پناه‌جویی شایسته و بایسته به قرآن و تمسک به این و آن، می‌توانند مصداق آن قرار گیرند.

References

- 1- Ebn Manzour A. Lisan al Arab. Qom: Adab e hawzah. 1405. AH.
- 2- Tousi A. Al Tibyaan. Qom: Maktab al elaam al Islami. 1409. AH.
- 3- Tabatabaei MH. Almizan. Tehran: Dar al kutub al eslamiyyah. 1397. AH.
- 4- Hendi M. Kanz al 'ummal. Beirout: Moassasat al risalah. 1408. AH.
- 5- Majlesi MB. Bihar al anwar. Beirout: moassasat al wafaa. 1403. AH.
- 6- Tabarsi A. Majma' al bayan. Beirout: Dar o ehyaa' al torath al arabi; 2001.
- 7- Ameli H. Wasa'il al shi'ah. Qom: Moassasah 'aal al bayt. 1409. AH.
- 8- Hashemi xuyee MH. Minhaj al bara'ah. Tehran: Maktabat al risalah. 1405. AH.
- 9- Hoseini Shirazi SM. Tawzih o nahj al balaghah. Tehran: Dar I torath al shi'ah. 1402. AH.
- 10- Ja'fari MT. Tafsir e nahj al balaghah. Tehran: Daftar e nashr e farhang e islami. 2000.
- 11- Moghniah MJ. Fi zelal e nahj al balaghah. Beirout: Dar al 'ilm. 1404. AH.
- 12- Qommi A. Tafsir e Qommi. Qom: Moassasat o dar al kitab; 2009.

A Glance at the Quranic Verse of Shifaa: A Reflection on the Concepts of Oppression Versus Faith and Therapy Versus Loss

Lessani Feshraki MA¹, Moradi Zanjani H², Saeidi A³

¹Dep. of Qurānic Studies, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran

²Dep. of Qurānic Sciences and Hadith, Faculty of Theology and Islamic Culture, Islamic Azad University, Zanzan Branch, Zanzan, Iran

³Research Center of Traditional Medicine, Shahed University, Tehran, Iran

Corresponding Author: Moradi Zanjani H. Dep. of Qurānic Sciences and Hadith, Faculty of Theology and Islamic Culture, Islamic Azad University, Zanzan Branch, Zanzan, Iran

Email: hmoradiz@yahoo.com

Received: 28 Jan 2013 **Accepted:** 23 Jun 2013

Background and Objective: The verse of "shifaa" (and We send down, of the Quran, that which is a healing and a mercy to the believers; and the unbelievers it increases not, except in loss Al- Israa:82) is the leading document for Quranic and medical interdisciplinary researches. Despite its popularity, it has not found its particular grounding amongst us. This research was an endeavor to enlighten the ways in order to improve the quantity and quality of medical references to this verse, to put forward the lexical relationship concerning the elements of the verse, and to bring about a novel method of documentation and referencing as pertinent to this verse.

Materials and Methods: This research yielding a conceptual analysis of the words in Shifaa verse and their coherence and connection based on the morphology of words and implementation of contrastive analysis takes into account the register of the verse and reconsiders its very delicate and subtle aspects. Thereby, this research puts forward some of the infrastructure in the interdisciplinary approach to research in medicine and Quran.

Results: In the verse of "Shifaa", the term "healing" is the opposite for the word loss and signifies richness, profit, and growth which eventually brings about calmness, evolvment, relief and safety. The foregoing results are achieved only by means of adherence to Quran and faithfulness which alternatively remedies all kind of diseases including loss, constraints, pressure, insecurity, restlessness and the like. Faith is the opposite of oppression and based on its lexical root means seeking refuge and safety under the shadow of Quran, and it is the only prerequisite for the Quranic therapy or healing. Oppression in Quranic concepts implies self-sufficiency and suffering, inattention to Quran, seeking help and security from else which consecutively is a path toward loss and damage.

Conclusion: Reports of the research in Quran point out to the role and importance of the concept of faith in the *Holy Quran* and these reports provide reminders about the outcome of inattentiveness to the commands of the Holy Quran. To benefit from the Quranic therapy and Shiffa as mentioned in the Holy Quran, calls upon speculation and deep apprehension of the essence of the Quran along with its distinctive aspects.

Keywords: Quran, Faith, Therapy, Oppression